

ضرورت تحدید حق تجدیدنظرخواهی دادستان در تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری

وحید دادگستر • دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
vahiddadgostar1367@gmail.com
فرید محسنی • استاد، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران.
mohseni@ujas.ac.ir

چکیده

تسلیم به رأی شدن، یکی از رایج‌ترین معاذیر قانونی تخفیف مجازات است. محکومان کیفری با اسقاط حق اعتراض یا استرداد درخواست تجدیدنظرخواهی نسبت به کلیه محکومیت‌های تعزیری تا پیش از قطعیت حکم، مشروط به عدم اقدام دادستان یا حسب مورد شاکی خصوصی، شایسته بهره‌مندی از این نهاد ارفاقی هستند. علی‌رغم ظاهر روان ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، زوایای پنهان و پیچیده‌ای در تسلیم به رأی شدن وجود دارد. گواه این ادعا، صدور چهار رأی وحدت رویه در این زمینه است که نشان از اهمیت و جایگاه ویژه این مفهوم «سهل و ممتنع» در نظام آیینی ما دارد. در این مقوله، یکی از چالش‌های اساسی، نحوه عملکرد دادستان است. موضوعی که به لحاظ اجمال قانون و سکوت دکترین، بیش از آن که تابع ضوابط حقوقی باشد به سلیقه مقامات قضایی گره خورده است. سؤال اصلی مقاله آن است که رویکرد مدعی‌العموم در مواجهه با تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری چیست؟ در این نوشتار، با روش توصیفی تحلیلی و از نوع کاربردی، یافته‌های پیش‌رو حاصل شد: (۱) تعقیب مجرمین از طریق تجدیدنظرخواهی دادستان نسبت به آرای محکومیت، می‌بایست به صورت سنجیده و متناسب باشد و در صورت تسلیم شدن متهمان نسبت به محکومیت نخستین، می‌بایست حق اعتراض دادستان محدود گردد. (۲) رویکرد افتراقی حمایت‌گرا نسبت به کودکان و نوجوانان، معارض قانون در این نهاد ارفاقی حاکم است. (۳) بازنگری و اصلاح قانون در حیطه جرایم قابل‌گذشت، منافی عفت و تعزیری درجه هفت، بر مدار ممنوعیت دادستان از هرگونه دخالت نسبت به این موضوع، می‌بایست مورد تقنین واقع گردد. ماحصل جستار این است که چارچوب پژوهش‌خواهی دادستان، با وصف تمکین متهم به رأی محکومیت بدوی، باید بنا بر اصل مداخله حداقلی باشد.

واژگان کلیدی: رأی محکومیت، تجدیدنظرخواهی، تسلیم به رأی شدن، دادستان، نهاد ارفاقی.



برخی معتقدند در فضای حقوق شکلی و آیین دادرسی، یک اصل بسیار کلی تحت عنوان «قطعیت و فوریت آراء» وجود دارد. اصل مزبور به عنوان یکی از محورهای اصلی در تئوری «حکومت قانون» محسوب می‌شود که ستون اصلی در هر نظام حقوقی محسوب می‌شود. مطابق با اصل مزبور، هر رأی که از سوی مراجع ذیصلاح و مطابق با قانون صادر می‌شود، اولاً قطعی و ثانیاً باید به صورت فوری اجرا شود (بداشتی و همکاران، ۱۴۰۰، ص. ۱۰۷). با این حال، پیچیدگی روابط اجتماعی و رشد روزافزون شمار قوانین و پرونده‌های دعاوی، فرض‌های طلایی پیشین درباره مصون بودن قاضی از خطا یا وحدت حق و حکم را از اعتبار انداخته است (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص. ۶). مسلم است امر قضاء در محاکم به واسطه انسان بودن، مصون از خطا و اشتباه نیست و در هر دادرسی احتمال سهو و خطا را نمی‌توان منتفی دانست (جعفرزاده، ۱۳۹۷، ص. ۵۵). اما اشتباه و بی‌عدالتی نتایجی شدید، خصوصاً در امور کیفری دارند، پس باید چنین خطری را محدود کرد (لارگیه، ۱۳۷۸، ص. ۱۷۰). بنابراین، عدالت قضایی ایجاب می‌کند هر اشتباهی جبران گردد و عدالت اجرا شود. محکوم کردن فردی بی‌گناه و یا تبرئه نمودن انسانی گناهکار، در شأن فرشته عدالت نیست و روح دادگستر او را آزرده می‌کند. وجود اشتباه، خواه موضوعی و خواه حکمی، مانع اجرای عدالت است. در سیستم دادرسی اتهامی حکم قاضی را قطعی می‌دانستند و اجازه تجدید نظر نمی‌دادند. از زمان پیدایش روش دادرسی تفتیشی اندک اندک و به مرور این اندیشه ظهور یافت و به سرعت پذیرفته شد که هر حکم کیفری باید قابل اعتراض شناخته شود (آخوندی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص. ۳۲۰).

ناگفته پیداست که رعایت اصول دادرسی عادلانه، حق متهم و محکوم علیه در دادرسی‌های جزایی است (جمادی، ۱۳۸۵، ص. ۱۵۳). بی تردید، تجدیدنظرخواهی (شکایت از آراء)، به عنوان یکی از اصول حاکم بر دادرسی عادلانه نقش مؤثری در جلوگیری از خودکامگی‌ها و اتخاذ تصمیمات جانبدارانه احتمالی قضات و داوران ایفاء می‌کند (ملائی و پورقهرمانی، ۱۳۹۴، ص. ۳۳۷). در نتیجه، پژوهش‌خواهی نسبت به آراء محاکم بدوی در مراجع عالی، باعث اعتماد و اطمینان بیشتر به آراء و احکام قضایی می‌شود و از بی‌عدالتی و نابسامانی قضایی جلوگیری می‌نماید (هاشمی باجگانی و مجاهد، ۱۴۰۰، ص. ۱۶۲). در خصوص ضرورت‌های اصل دو درجه‌ای بودن دادرسی و اینکه چرا باید قانون‌گذار به این ضرورت‌ها اهتمام ویژه‌ای داشته باشد، مبانی مختلف علمی بیان شده است. یکی از این ضرورت‌ها، امکان اشتباه قاضی در صدور رأی و جلوگیری از این اشتباه به وسیله رسیدگی مجدد به پرونده است (مؤذن‌زادگان و بیات، ۱۳۹۹، ص. ۷۰). سیر قانونگذاری در ایران،

اگرچه حاکی از آن بود که در برهه‌ای از زمان اصل قطعیت آرای محاکم حکم فرما بود اما بینش نوین قانونگذار با تعمق و تفکر بیشتر در فقه امامیه و تدقیق در استدلالات دکترین حقوقی با چرخشی راست گونه در مسیر دادرسی عادلانه و تدبیری به حق، تجویز رسیدگی مجدد حکم قاضی و نقض آن در حقوق موضوعه را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته و اصل را بر قابلیت تجدیدنظر از احکام نهاده است (مطلبی و همکاران، ۱۴۰۲، ص. ۲۹۹). اگرچه قانونگذار در همه ادوار تقنینی، اعتراض به آرای محاکم را به عنوان یکی از حقوق بزهکاران پذیرفته و در ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲، نیز جز در موارد خاصی، آن را به عنوان یک اصل به رسمیت شناخته است، لکن تلاش برای ارتقای فرهنگ تمکین در مقابل حکم دادگاه و ترغیب محکومان به خودداری از اعتراض‌هایی که در عمل موجب اطاله دادرسی، تحمیل هزینه بر بیت المال و صرف وقت محاکم می‌شود، نیز مورد غفلت واقع نشده است (توجهی، ۱۳۲، ص. ۱۴۰۲). در این راستا، نهاد ارفاقی تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری از سوی مقنن طراحی و در قالب ماده ۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری ۱۳۵۶ به تصویب رسید^۱. براین اساس، محکومان کیفری در صورت تمکین و پذیرش رأی دادگاه بدوی کیفری تا قبل از قطعیت حکم محکومیت با فرض عدم پژوهش‌خواهی یا استرداد و اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از سوی دادستان، مستحق بهره‌مندی از کاهش کیفر تا سقف یک چهارم مجازات تعیینی می‌شدند و دادگاه نخستین در برابر تقاضای محکومان، ملزم و مکلف به تقلیل مجازات بود. ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، با اصلاحات جزئی و با حفظ بنیان‌های سابق، مجدداً به مقوله تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری، در سیستم عدالت کیفری ایران پرداخت. در این ماده ابراز شده است: «در تمام محکومیت‌های تعزیری در صورتی که دادستان از حکم صادره درخواست تجدیدنظر نکرده باشد، محکوم‌علیه می‌تواند پیش از پایان مهلت تجدیدنظرخواهی با رجوع به دادگاه صادرکننده حکم، حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط یا درخواست تجدیدنظر را مسترد نماید و تقاضای تخفیف مجازات کند. در این صورت، دادگاه در وقت فوق العاده با حضور دادستان به موضوع رسیدگی و تا یک چهارم مجازات تعیین شده را کسر می‌کند. این حکم دادگاه قطعی است».

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به: حجتی، سیدمهدی (۱۳۸۴). تحلیل از ماده ۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری. مجله کانون وکلا، (۱۹۱)، صص ۱۱ - ۲۸.

در ارتباط با این جستار، کتب یا مقالات معتبر علمی و پژوهشی قابل استناد که به صورت مستقل و متمرکز به موضوع نقش و جایگاه مدعی‌العموم در اعمال حق اعتراض به آراء محکومیت صادره توسط دادگاه کیفری نخستین با وصف تمکین و پذیرش حکم از سوی متهم پرداخته شده باشد به رشته تحریر در نیامده است. به عبارت دیگر، پیرامون نحوه عملکرد دادستان در این نهاد ارفاقی نه در قانون و نه در نزد صاحب‌نظران حقوقی، ارایه طریق مشخص و هدفمندی صورت نگرفته است تا از آن به عنوان پیشینه قابل توجهی یاد گردد. در این وضعیت، رویه قضایی بیش از آن که ضابطه‌مند و مبتنی بر یافته‌های علمی و اصول مسلم حقوقی باشد غالباً تابع سلیقه فردی و طرز تفکر شخصی مقامات قضایی است.

رسالت این نوشتار، ترسیم ساختار مداخله حادقلی دادستان در اجرای وظایف و اختیاراتش در مقوله تسلیم به رأی شدن با روش توصیفی تحلیلی در دو بخش کلی: ۱) تحدید دادستان در بکارگیری حق اعتراض به آرای دادگاه نخستین کیفری ۲) ممنوعیت مدعی‌العموم در اعمال پژوهش‌خواهی است. در این راستا، تفسیر مواد قانونی با بیان استدلال‌ات حقوقی به همراه نقد و ارزیابی اقوال و دیدگاه‌های مختلف مدنظر بوده است و به فراخور مطلب، بنابر کاربرد بودن نوع پژوهش به دستورالعمل‌ها و اسناد بالادستی حاکم بر تشکیلات قوه قضاییه، آراء وحدت رویه و نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه اشاره شده است. به منظور سیر منطقی مطالب و امکان بهره‌وری بیشتر از نتایج پژوهش، اهتمام بر این امر استوار گشته است که عناوین مطالب بر اساس سیر نزولی از کل به جز انتخاب گردد. در این زمینه، از طرفی، هم منطق حاکم بر حق اعتراض دادستان تبیین و هم اصول راهبردی حاکم بر محدود ساختن دادستان تشریح شده است و از طرف دیگر، وضعیت موجود ناظر بر ممنوعیت قانونی مدعی‌العموم در حوزه بزهکاری اطفال و نوجوانان مورد تنقیح واقع گشته است و بر لزوم تغییر نگرش مقنن در ارتباط با جرایم قابل گذشت، جرایم منافی عفت تعزیری و جرایم تعزیری درجه هفت تأکید شده است.

۱. تحدید دادستان در بکارگیری حق اعتراض

دادستان، صاحب منصبی است که به نمایندگی از جامعه پیرامون حفظ نظم عمومی، نظارت بر حسن اجرای قوانین و پاسداشت حقوق و آزادی‌های شهروندی اقدام می‌کند. طیف وسیع و تنوع گسترده وظایف و اختیارات دادستان در قوانین و باورهای اجتماعی موجب گشته تا مدعی‌العموم به عنوان

مقامی مبسوط الید، مقتدر و پیشرو قلمداد گردد. با این همه، در پاره‌ای از موارد از جمله رویکرد دادستان در مواجهه با تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری، بنابر مصالح و اقتضائاتی باید برخلاف این انگاره، برای دادستان قائل به محدودیت در اجرای وظایف و اختیاراتش شد.

۱.۱. منطق حاکم بر حق اعتراض دادستان

جامعه این انتظار را دارد که در قبال هرگونه نقض قوانین، واکنش رسمی و قطعی از سوی دستگاه عدلیه صورت گیرد. خودداری از تعقیب مجرمین، تضعیف حاکمیت قانون را به دنبال دارد. در این حالت، با الزامی بودن تعقیب، این اطمینان حاصل می‌شود که برای کشف واقعیت و مجازات مجرم، تمامی ظرفیت‌های سیستم عدالت کیفری به کار گرفته می‌شود. با این حال، فلسفه حقوق کیفری صرفاً تعقیب و گریز و نهایتاً تعیین کیفر و اجرای مجازات نیست، بلکه موضوعاتی نظیر اصلاح بزه‌کار، جبران خسارت بزه‌دیده، بازسازی نظم اجتماعی، تسریع در رسیدگی، کاهش هزینه‌های دادرسی مدنظر است. الزام به تعقیب بدون هرگونه ممنوعیت و محدودیت یا هرگونه قید و شرطی، دادستان را از دستیابی به اهداف غایی سیستم عدالت کیفری باز می‌دارد. در این زمینه، تحلیل چارچوب نظری و عملی اقدامات دادستان بر مدار سیستم الزامی بودن تعقیب یا سیستم موقعیت داشتن تعقیب در مقوله تسلیم به رأی شدن مورد بررسی واقع می‌گردد.

۱.۱.۱. بر مدار الزامی بودن تعقیب

ضرورت تعقیب متهم از قواعد بنیادین استقرار نظام‌های حقوقی عادلانه است. با احراز وقوع جرم، دادستان به عنوان نماینده جامعه، وظیفه تعقیب متهم را بر عهده دارد و چون به نمایندگی از جامعه تعقیب را شروع کرده‌است، حق انصراف از آن را ندارد و تا رسیدگی نهایی باید تعقیب را ادامه دهد (یزدان شناس و همکاران، ۱۴۰۱، ص. ۸). دادستان و یا هر مقام قضایی دیگری که عهده‌دار تعقیب از جرائم باشد، مکلف است به موجب قاعده اجباری بودن تعقیب، نه فقط دعوای عمومی را به نمایندگی از سوی جامعه به جریان اندازد، بلکه آن را تا حصول نتیجه نهایی دنبال کرده و حتی در مواردی که در صدور حکم رعایت مصالح جامعه نشده باشد از اعتراض نسبت به چنین حکمی خودداری نکند و بدین ترتیب، امکان قانونی صلح و سازش دادسرا با متهم اصولاً وجود

ندارد(آشوری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص. ۲۴۲). بر اساس اصل الزامی بودن تعقیب^۲، غالباً تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری ره به مقصود نمی‌برد؛ زیرا پیش شرط اساسی تخفیف کیفر و بهره‌مندی از این نهاد ارفاقی، عدم پژوهش‌خواهی دادستان است و بنابر اجباری بودن تعقیب، مدعی‌العموم چنانچه عقیده بر عدم تناسب مجازات تعیینی با رفتار مجرمانه و شخصیت مرتکب داشته باشد، باید به رأی دادگاه نخستین معترض گردد.

۱.۱.۲. بر مدار موقعیت داشتن تعقیب

دادستان نماینده جامعه در تعقیب متهمان محسوب می‌شود و باید حامی حقوق همگی افراد مرتبط در فرآیند دادرسی کیفری باشد، می‌بایست کشف حقیقت را به منظور اجرای عدالت سرلوحه کار خود قرار دهد. دادستان نباید به مثابه شاکی خصوصی صرفاً در پی پیروزی علیه متهم به هر وسیله ممکن باشد. وی در درجه اول باید قوانین را اجرا کند که بسیاری از این قوانین چه بسا به نفع متهم باشد(مؤذن‌زادگان و ضرغام نژاد، ۱۳۹۱، ص. ۱۶۷). در نظام متناسب بودن تعقیب کیفری قانونگذار به دادستان اختیار ارزیابی تعقیب و یا عدم تعقیب دعوای عمومی را با توجه به شرایط و تشریفات قانونی اعطا می‌کند. به عبارت دیگر، نقش دادستان در این روش و رویکرد، فعال و مهم است و وی تحت تأثیر آموزه‌های جرم‌شناسی و قضازدایی و توجه به اهداف مجازات، در مورد سودمندی یا عدم سودمندی تعقیب کیفری تصمیم می‌گیرد. بنابراین، این شیوه به کارآمدی نظام عدالت کیفری کمک شایانی می‌کند. از سوی دیگر، بکارگیری سیستم مذکور باعث می‌شود که ضمن ایجاد انعطاف لازم در وظایف و اختیارات دادستان، پاسخی سریع و مقتضی به جرم و متهم ارائه شود(کوشکی، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۳).

براساس اصل متناسب بودن تعقیب^۳، بدون ارزیابی و مطمح نظر قرار دادن شدت و نوع جرم، سابقه کیفری متهم، میزان مسئولیت و نقش متهم در شکل‌گیری رفتار مجرمانه، وضعیت ضرر مادی و زیان معنوی ناشی از جرم، منفعت جامعه و مصلحت عمومی، هزینه‌های مترتب بر تعقیب، نحوه حمایت از بزه‌دیده و ترمیم لطمات، منابع دستگاه قضایی و محدودیت‌های آن و ... نباید تعقیب کیفری رخ گیرد. اصل موقعیت داشتن تعقیب، نوعی راهبرد کنترل‌کننده و هدایت‌گر بر مدار تناسب و تعقل در مسیر تعقیب بی‌چون و چرای همه جرایم و متهمان است. بااین اوصاف، در موضوع تسلیم

2. The Rule of Mandatory Prosecution.

3. The Rule of Appropriateness Prosecution.

به رأی شدن، مدعی‌العموم به جای تبعیت از الزامی بودن تعقیب می‌بایست به موقعیت داشتن اعتراض نسبت به رأی دادگاه نخستین التفات داشته باشد.

۲.۱. اصول راهبردی حاکم بر تحدید دادستان

به‌طور کلی، اصول راهبردی شامل مجموعه‌ای از مبانی، قواعد و جهت‌گیری‌های اساسی است که در هر سیستم وجود دارد و اعتلای هر سیستم در گرو رعایت و انطباق هرچه بیشتر با این اصول است. بی‌شک، ترسیم اصول راهبردی برای محدود ساختن دادستان در اعمال حق پژوهش‌خواهی نسبت به آرای محاکم نخستین کیفری در صورت تسلیم به رأی شدن محکومان، امری مهم و لازم است. در این جا، آن دسته از اصول راهبردی حقوق کیفری که ارتباط مفهومی با موضوع تسلیم به رأی شدن دارد و حق اعتراض مدعی‌العموم را تحدید می‌نماید، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱.۲.۱. کاهش مراحل دادرسی

از دیرباز کاستن مراحل دادرسی به منظور دستیابی به قطعیت احکام در زمان مناسب، مورد تأکید بوده است.^۴ به اعتقاد نگارندگان، در نظام حقوق کیفری ایران، موضوع تسلیم به رأی شدن، یکی از جلوه‌های حرکت به سمت قطعی شدن آراء از مجاری قانونی و در انطباق کامل با سیاست‌های کلان ترسیمی برای دستگاه قضایی است. در تأیید این برداشت، هیأت عمومی دیوان عالی کشور در بخشی از رأی وحدت رویه شماره ۸۲۳ مورخ ۲۸ / ۰۴ / ۱۴۰۱، ابراز داشته‌است که فلسفه وضع ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، کاهش یک مرحله دادرسی و تسریع در قطعی شدن حکم است. اداره کل حقوقی قوه قضاییه در قسمتی از نظریه مشورتی شماره ۱۴۰۶ / ۱۴۰۰ / ۷ مورخ ۱۶ / ۱۱ / ۱۴۰۰، اظهار داشته‌است که فلسفه حکم مقرر در ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، کاهش یک مرحله از دادرسی، تسریع در رسیدگی و جلوگیری از تجدیدنظرخواهی بی‌وجه و قطعیت آراء است. با این اوصاف، شتاب‌دهی هدفمند جهت قطعیت آراء کیفری و کاهش مراحل دادرسی، ضرورتی است که در مسیر تجدیدنظرخواهی دادستان قرار گرفته و دلالت بر دخالت محدود این مقام قضایی در این راهبرد دارد.

۴. ثمرات مترتب بر قطعیت آراء کیفری از دیرباز مورد توجه اندیشمندان حقوق بوده است. سزار بکاریا در رساله جرایم و مجازات ها بیان داشته است: « حتمی بودن عقوبتی حتی معتدل، همیشه تأثیری شدیدتر از ترس از مجازاتی موحش که امید رهایی در آن راه دارد، به جا می‌گذارد» (بکاریا، ۸۶، ص. ۱۳۸۹).

۲.۲.۱. اصل تسریع در رسیدگی و رعایت مهلت معقول در دادرسی کیفری^۵

از سویی، بی‌تردید رسیدگی به پرونده‌های قضایی در محاکم و دادرسی‌های قضایی و پاسخگویی متناسب در کمترین زمان ممکن و عادلانه، اقتضای اجرای عدالت در مدل‌های مختلف سیاست جنایی است. سنجش دادرسی عادلانه، با توجه به سرعت در امر رسیدگی، متعارف بودن زمان روند دادرسی کیفری و رعایت اصول و قواعد دادرسی میسر خواهد بود (زکوی و مصطفوی، ۱۴۰۲، ص. ۲۴۴). تسریع در رسیدگی به نفع جامعه است، زیرا تعقیب کیفری بزهکار و صدور حکم و اعمال سریع مجازات نسبت به او زمینه ارتکاب جرم را در دیگران از میان می‌برد و از بیم مجازات سریع دست به ارتکاب جرم نمی‌زنند. در واقع، این روش به سودمندی مجازات‌ها از طریق ارباب و عبرت به کیفیتی مؤثر تحقق می‌بخشد. در حالی که تأخیر و اطاله رسیدگی به امر کیفری، افکار عمومی را نسبت به دستگاه عدالت بی‌اعتماد می‌کند و خصوصاً در افزایش جرایم نیز بی‌اثر نمی‌باشد (خزانی، ۱۳۷۷، ص. ۱۴۶). اطاله دادرسی^۶، مانع جدی در تحقق اصل سرعت در رسیدگی است. شناسایی علل تطویل در رسیدگی و راهکارهای حل این معضل^۷، یکی از دغدغه‌های همیشگی دستگاه قضایی بوده است^۸. بنظر می‌رسد دادستان به عنوان یکی از مقامات قضایی مؤثر در فرآیند دادرسی کیفری می‌بایست به منویات سازمانی و تأکیدات تشکیلاتی قوه قضاییه، التفات ویژه‌ای داشته باشد. براین اساس، پژوهش‌خواهی بی‌مورد و غیرمتناسب از سوی مدعی‌العموم علی‌الخصوص در مقوله تسلیم به رأی شدن، باعث اطاله دادرسی و انحراف پرونده از مسیر رسیدگی بر مبنای تسریع است.

از سوی دیگر، رعایت مهلت معقول در سرتاسر فرآیند رسیدگی کیفری که یکی از بنیادی‌ترین حقوق دفاعی متهمان است بر ضرورت تسریع معقول در فرآیند دادرسی در معیت دقت حداکثری تأکید می‌کند که لازمه تحقق دادرسی عادلانه و غایت مطلوب محاکمات کیفری است.

8. Principle of Reasonable Time in Criminal Proceeding.

5. Prolonged Trial.

۶. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، مراجعه کنید به: نیک کار، جمال و اسدی نژاد طاهر گورابی، سید محمد (۱۴۰۲). تأملی در

اطاله دادرسی؛ پیامدها، علل و راهکارها. نشریه پژوهشنامه حقوق کیفری، ۱۴ (۲۸). صص ۱۸۵ - ۱۹۹.

۷. برای آگاهی بیشتر به «دستورالعمل کاهش اطاله دادرسی مصوب ریاست قوه قضاییه مورخ ۳۰ / ۰۴ / ۱۴۰۴» رجوع

نمایید.

اجرای عدالت در مدت معقول از اصول اساسی دادرسی کیفری محسوب می‌شود. مفهوم معقول بودن مهلت دادرسی آن است که با صرف مهلتی متعارف بتوان به پرونده رسیدگی و از این طریق عدالت را برقرار کرد (وطنی و نرگسیان، ۱۳۹۷، ص. ۲۶۳). رعایت چنین اصلی در عمل منتهی به حفظ کرامت انسانی متهم، احساس امنیت قضایی وی و رهایی‌اش از تزلزل و بلاتکلیفی، احساس عدالت، کاهش هزینه‌های دستگاه عدالت کیفری، رضایت‌مندی افکار عمومی از عملکرد این دستگاه و افزایش اعتماد عمومی نسبت به مراجع قضایی خواهد شد (حیدری، ۱۴۰۰، ص. ۱۵۲). بنظر می‌رسد آرمان حق محاکمه شدن در مدت متعارف، معطوف به این مطلب است که متهم نباید برای مدت طولانی تحت فشار و سیطره اتهام انتسابی باشد و می‌بایست تکلیف متهم در برابر اتهام - حتی در بدبینانه‌ترین حالت با صدور حکم قطعی محکومیت - روشن گردد. بی تردید، هنگامی که متهم در بازداشت به سر می‌برد؛ اهمیت دادرسی با مهلت معقول دو چندان می‌شود. در این زمینه، ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری اشعار می‌دارد، مراجع قضایی باید به اتهام انتسابی به اشخاص در کوتاه‌ترین مهلت ممکن، رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند و از هر اقدامی که باعث ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرآیند دادرسی کیفری می‌شود، جلوگیری کنند. بنابراین، بکارگیری حداقلی و محدود دادستان از اعمال حق شکایت از آراء کیفری متضمن محکومیت متهم، قطعاً مورد تأکید اصل رسیدگی در مدت معقول است و دادستان می‌بایست مفاد ماده ۳ قانون یادشده را مدنظر قرار دهد. نگارندگان در مشاهدات عینی از زندان‌ها و گفتگو با متهمان تحت قرار تأمین کیفری، از نزدیک به این نتیجه رسیده‌اند که از جمله علل و انگیزه‌های اصلی محکومان بدوی که اقدام به تسلیم به رأی شدن می‌نمایند؛ تعیین تکلیف قضایی راجع به اصطلاحاً «پرونده باز» است. با قطعی شدن محکومیت به واسطه تسلیم به رأی شدن، علاوه بر الزامی بودن اعمال تخفیف از سوی دادگاه، امکان استفاده از مرخصی، عفوهای مناسبتی، امکان تقلیل یا تخفیف مجازات به واسطه اخذ گذشت شاکی پس از قطعی شدن رأی، احتمال تجمیع و ادغام با محکومیت‌های دیگر، بهره‌مندی از تأسیسات و نهادهای ارفاقی نظیر تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط و ... فراهم است. در این وضعیت، این طیف از مجرمین، تن دادن به محکومیت تعیینی دادگاه نخستین را بهتر از صبر برای گشایش احتمالی در مرحله بالاتر می‌دانند.

۳.۲.۱. حمایت از بزه دیده با ترمیم لطامات

جبران خسارت ناشی از جرم به عنوان یکی از اهداف اساسی نظام عدالت کیفری نقشی مهم و سازنده در احیای حقوق بزه‌دیده و ترمیم زیان‌های وارد دارد (وکیلی و شیخ الاسلامی، ۱۴۰۴، ص.

۳۶۳). ترضیه خاطر زیان دیده از جرم از لحاظ ذهنی با اعمال مجازات بر مجرم و از نظر عینی با اخذ حکم کیفری مبنی بر پرداخت خسارت، عملی می شود (آنسل، ۱۳۹۱، ص. ۱۲۷). در صورتی که شاکی خصوصی نسبت به حکم محکومیت اعتراض نکرده باشد، پرسش اصلی این است که آیا تسلیم به رأی شدن محکوم کیفری همان چیزی نیست که بزه دیده به طور ذهنی و عینی در جستجوی آن است؟ در این وضعیت، پژوهش خواهی مدعی العموم علی رغم تسلیم به رأی شدن محکوم کیفری، علاوه بر ایجاد تأخیر در دستیابی بزه دیده به اهداف ذهنی و عینی، حتی ممکن است موجبات از بین بردن حقوق احتمالی زیان دیده از جرم در صورت صدور رأی برائت در مرجع عالی را در پی داشته باشد. به عبارت دیگر، تشدید کمی و کیفی مجازات اصداری دادگاه نخستین در مرجع عالی، به واسطه پژوهش خواهی مدعی العموم، آیا دارای آن چنان اهمیت و ضرورتی است که بر آثار و برکات تسلیم به رأی شدن محکوم نسبت به ترمیم وضعیت بزه دیده که مورد تأکید آموزه های رویکرد بزه دیده شناسی حمایتی است غالب گردد و تأخیر یا ریسک منتفی شدن حقوق بزه دیده را توجیه منطقی کند؟ در این ارتباط، حمایت از بزه دیدگان به طور مستقیم و غیرمستقیم مورد بررسی واقع می گردد و بر محدودیت اعمال حق تجدیدنظرخواهی دادستان تأکید می گردد.

الف. حمایت مستقیم در مرجع کیفری

درست است که زیان دیده در پی انتقام است و صدور حکم به مجازات موجب تشفی خاطر وی می شود اما جبران ضرر و زیان ناشی از جرم نیز برای وی اهمیت دارد. اگر دادگاه کیفری هم زمان با صدور حکم جزایی، حکم به جبران ضرر و زیان ناشی از جرم نیز بدهد اثر بخشی بیشتری خواهد داشت و زیان دیده، اظهار رضایت افزون تری می نماید (زراعت، ۱۳۹۸، ج ۲، ص. ۳۳۵). شاکی از حق مطالبه گری راجع به جبران خسارت ناشی از جرم شامل ضرر و زیان های مادی و معنوی و منافع ممکن الحصول ناشی از جرم برخوردار است. در معدودی از جرایم نظیر سرقت و کلاهبرداری بنابر صراحت قانونی، دادگاه ضمن تعیین مجازات می بایست تکلیف رد عین، مثل یا قیمت مال بزه دیده را مشخص نماید و در بسیاری دیگر از جرایم، مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم باید از طریق اقامه دعوی با تقدیم دادخواست صورت گیرد. در این وضعیت، محکومیت متهم و اسقاط یا انصراف وی از حق رسیدگی مجدد در مرجع عالی، مسیر جبران خسارت زیان دیده را هموار می کند. قریب به اتفاق شکات و مدعیان خصوصی یا وکلای ایشان، اعتراضی به دادنامه متضمن محکومیت متهم به واسطه قلت مجازات یا کیفیت کیفر نمی کنند. بنظر می رسد دادستان نیز در این شرایط مگر

در موارد استثنایی، باید از حق اعتراض خویش چشم‌پوشی نماید و از استمرار تعقیب مجرمین در مرحله بالاتر منصرف گردد.

ب. حمایت غیرمستقیم در دعاوی حقوقی

براساس ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری، هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است. قاعده حجیت رأی قطعی کیفری در دعاوی حقوقی از دیرباز تحت عنوان قاعده نفاذ در بین حقوقدانان محل بحث بوده است. مبنای قاعده را نیز باید در مبانی عام حاکمیت امر مختوم، حفظ نظم عمومی، ضرورت اجتناب از صدور آرای معارض و اختیارات گسترده مرجع کیفری در امر اثبات جستجو نمود (حیدری و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۲۳). رأی قطعی کیفری در حدود موضوع خود و آثار حقوقی آن بر امر حقوقی اثر مختومه دارد و مقصود مقنن از تأثیر ماهوی آن است که دادگاه مدنی نباید با تصمیم خود رأی کیفری را نفی کند؛ بلکه باید در راستای آن برای جبران خسارات و ضرر و زیان یا به طور کلی جنبه‌های حقوقی آن اقدام نماید (محسنی، ۱۳۹۸، ص. ۵۰۱). با این وصف، تسلیم به رأی شدن قطع به یقین در دعاوی حقوقی منشأ اثر است و پژوهش‌خواهی دادستان در مواجهه با این وضعیت باید در نهایت محدودیت اعمال گردد تا موجبات تأخیر غیرضروری در روند احقاق حق زیان‌دیده در مراجع قضایی حقوقی را فراهم ننماید.

۴.۲.۱. اصلاح و بازپروری محکومین

درمان و بازپروری یکی از مسائل مهم فراروی سیاست جنایی است (بقایی و همکاران، ۱۴۰۴، ص. ۱۶۷). مطابق با بند پنجم از اصل یکصد و پنجاه و شش قانون اساسی، اصلاح مجرمین یکی از وظایف اساسی دستگاه قضایی است. از آن‌جا که قوه قضاییه از سوی نویسندگان قانون اساسی به عنوان متولی اصلی بازپروری بزهکاران در ایران پیش‌بینی شده است، شماری از مقررات تقنینی و فروتقنینی، بازپروری مجرمان را از یک سو با تأسیس نهادهای جدید و از سوی دیگر با اعطای کارکردی جدید به نهادهای از پیش تأسیس شده مورد توجه قرار داده‌اند (نیازپور، ۱۳۸۵، ص. ۱۴۸). در قوانین عادی اعم از شکلی و ماهوی و نیز آیین‌نامه‌های ناظر بر قوانین عادی، می‌توان روش‌ها و راهبردهای اصلاح مجرمین را ملاحظه کرد (حاجی‌ده‌آبادی، ۱۳۸۸، ص. ۹۲). به نظر می‌رسد در بطن تسلیم به رأی شدن می‌توان ریشه‌های اصلاح و بازپروری مجرمین را جستجو کرد. در مسیر اصلاح و بازپروری محکومین، اعطای نقش فعال به مجرمان و تلاش برای تقویت

حس مسئولیت پذیری اخلاقی، فردی و جمعی آن‌ها و مشتاق کردن آن‌ها برای بازگشت به جامعه باز و دوستدارانش از پایه‌های آن هستند (آشوری و دیگران، ۱۳۹۷، ص. ۴۷). در این راستا، مجرمین با اسقاط یا استرداد حق اعتراض به آرای محکومیت دادگاه نخستین کیفری و با پذیرش مسئولیت خویش در قبال رفتار مجرمانه، گام مؤثری به سمت اهداف اصلاح و بازپروری بر می‌دارند. در این وضعیت، پژوهش‌خواهی دادستان موجب محروم شدن محکومان کیفری از تخفیف وعده داده شده قانونی است و این امر از سویی، موجب بی‌اعتمادی به مقامات قضایی و روی گردانی از رویکردهای اصلاحی است و از سوی دیگر، بازگشت به مبانی سزاگرایی را تداعی می‌کند که اندیشه رویارویی و تقابل بزهکاران با جامعه را پدید می‌آورد. بنابراین، دامنه اعتراض دادستان بر محور اندیشه‌های سزاگرایانه که گذشته‌نگر است باید محدود گردد.

۵.۲.۱. کاهش جمعیت کیفری زندان

در اینکه مجازات حبس درخصوص برخی جرایم مهم، مفید و ضروری بوده و وجهه شرعی نیز دارد تردیدی نیست، اما معایب کثیر زندان و همچنین عدم تأمین هدف اصلاحی از آن، دست اندرکاران نظام عدالت کیفری را بر آن داشته است تا استفاده از این مجازات را تا حد امکان محدود نمایند (میرخلیلی و یعقوبی، ۱۳۹۶، ص. ۹۹). بی‌تردید از جمله راهبردهای اساسی ارتقاء کارآمدی و بهبود عملکرد سیاست جنایی یک کشور، اصلاح نهادهای کیفری و روزآمدسازی کارکرد این نهادها می‌باشد. تجربه ناموفق بهره‌گیری از کیفر حبس به عنوان اصلی‌ترین واکنش کیفری و بروز آثار متعدد نامطلوب این کیفر از جمله ازدحام در جمعیت کیفری زندان‌ها به مثابه یک بحران فرا روی اکثر نظام‌های کیفری قرار گرفته است (محسنی و رحیمیان، ۱۳۹۸، ص. ۱۷۶).

کاهش جمعیت کیفری یکی از دغدغه‌های مهم و اصلی نظام قضایی ایران است. در این راستا دادستان، رسالت سنگینی برعهده دارد و با شیوه‌های گوناگونی می‌تواند برای کاهش تورم جمعیت کیفری نقش داشته باشد (ساداتی و پرهیزگار، ۱۴۰۰، ص. ۱۱۹). برخی نویسندگان پیرامون نقش دادستان در کاهش جمعیت کیفری زندان ابراز داشته‌اند، بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری، حق تجدیدنظرخواهی دادستان را در موارد «برائت» و عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات برشمرده است. حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا دادستان نتواند نسبت به محکومیت متهم تجدیدنظرخواهی کند چرا که همواره ممکن است دو مورد اخیر بند پ ماده فوق (عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات) حادث نشود. هرچند نحوه نگارش این مواد به

گونه‌ای است که حضور دادستان را به شکلی به ذهن متبادر می‌کند که مساعد به حال متهم نیست اما با این حال دادستان می‌تواند با ارائه رهنمون‌های مثبت، ارائه پرونده شخصیت متهم و محاسن آن به تصمیم‌گیران قضایی محاکم توصیه کند از نهادهای ارفاقی در تعیین کیفر استفاده کنند و زمینه بازپروری محکومان را ایجاد نماید (شجاعی و همکاران، ۱۴۰۲، ص. ۵۸). بنظر می‌رسد پژوهش‌خواهی دادستان به جهت صدور رأی محکومیت مغایر با موازین قانونی، صرفاً می‌تواند برای اعتراض به رأی دادگاه نخستین با وصف تمکین متهم به دادنامه مؤجه ارزیابی گردد. در ارتباط با عدم تناسب مجازات، واقعیت آن است که در نظام حقوقی ایران، تعیین کیفر بیشتر تابع دیدگاه و منش قاضی رسیدگی کننده است. سلاقی مختلف و استنباط‌های گوناگون در موضوع تعیین مجازات، امری شایع است و تجدیدنظرخواهی دادستان بدین جهت، بیشتر موجب بلا تکلیفی متهمان زندانی است. مقرون به صواب آن است که دادستان‌ها با عنایت به بخشنامه شماره ۱۰۰ / ۸۳۱۱۷ / ۹۰۰۰ مورخ ۲۶ / ۰۶ / ۱۳۹۸ رئیس قوه قضائیه که استفاده از ظرفیت ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری را در جهت کاهش جمعیت کیفری مورد شناسایی و تأکید قرار داده است؛ حتی الامکان از تجدیدنظرخواهی اجتناب نمایند و فقط در مواردی که جای هیچ‌گونه تردیدی در اشتباه رأی محکومیت بدوی نیست، از حق اعتراض خویش استفاده نمایند.

۲. منع مدعی‌العموم در اعمال پژوهش خواهی

۲.۱. حوزه بزهکاری اطفال و نوجوانان

از طرفی، حسب اطلاق بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان از جهت براءت متهم، عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات، حق درخواست تجدیدنظر یا فرجام از رأی کیفری را دارد. از طرف دیگر، براساس اطلاق ماده ۴۴۵ همین قانون، آراء دادگاه اطفال و نوجوانان در تمامی موارد قابل رسیدگی مجدد در مرجع عالی است. با این همه، مطابق ماده ۴۴۷ قانون یادشده، دادستان صرفاً زمانی که آراء و تصمیمات دادگاه اطفال و نوجوانان را مخالف قانون بداند، می‌تواند درخواست تجدیدنظر نماید. در مقام تفسیر و تحلیل این مقررات بنظر می‌رسد اولاً امکان اعتراض به کلیه آراء دادگاه اطفال و نوجوانان، صرفاً ناظر بر متهمین است.^۹ ثانیاً دایره حق اعتراض دادستان نسبت به آراء صادره از سوی دادگاه اطفال و نوجوانان، مقید و محدود است.

۹. اداره کل حقوقی قوه قضائیه طی نظریه مشورتی شماره ۸۵۵ / ۱۴۰۱ / ۷ مورخ ۱۴ / ۱۰ / ۱۴۰۱، در تایید این دیدگاه معتقد است: «با توجه به فلسفه حمایتی ماده ۴۴۵، تجدید نظرخواهی تنها به متهمان اطفال و نوجوانان محدود می‌شود.»

۱.۱.۲. رأی مخالف قانون

مطابق ماده ۴۴۷ قانون، دادستان صرفاً زمانی که آراء و تصمیمات دادگاه اطفال و نوجوانان را مخالف قانون بداند، می تواند درخواست تجدیدنظر نماید. با این حال، چالش اصلی، راجع به تفسیر موسع یا محدود از «رأی مخالف قانون» است. بنظر می رسد در بحث تسلیم به رأی شدن، آنچه مستمسک دادستان برای پژوهش خواهی از رأی محکومیت است، بی تردید جهت «عدم تناسب مجازات» است. با این اوصاف، از آن جا که اساساً دادستان حق پژوهش خواهی پیرامون حکم محکومیت صادره از دادگاه اطفال و نوجوانان به جهت عدم تناسب مجازات را ندارد؛ قاعده کلی آن است که تسلیم به رأی شدن در چارچوب بزهکاری اطفال و نوجوانان مصون از هرگونه مداخله و تخدیش دادستان نسبت به رأی محکومیت است.

باین حال بر این قاعده، سه استثناء قابل ذکر است که دادستان به لحاظ صدور رأی مخالف قانون، قادر به پژوهش خواهی است: نخست، زمانی که مجازات مقرر در حکم دادگاه اطفال و نوجوانان برخلاف جهات قانونی و بدون اسباب موجهه (کیفیات مخففه و معاذیر قانونی)، کمتر از حداقل میزانی باشد که قانون مقرر داشته. دوم، رأی محکومیت نسبت به رفتاری باشد که اساساً جرم نیست و در مغایرت آشکار با اصل قانونی بودن جرم و مجازات باشد. سوم، مجازات مورد حکم، بیش از مجازات مقرر قانونی بدون ضوابط قانونی و کیفیات مشدده باشد.

باین همه، برخی حقوقدانان معتقدند جهات دیگر مخالفت حکم محکومیت یا براءت با قانون است. اگر صدور حکم براءت یا موقوفی تعقیب یا منع تعقیب یا تعلیق تعقیب یا بایگانی کردن پرونده مخالف با قانون باشد خواه در این فرض، قانون ماهوی یا شکلی نقض شده باشد دادستان و مدعی خصوصی مستند به ماده ۴۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری، امکان درخواست تجدیدنظر دارد (مؤذن زادگان، ۲۹۲، ص. ۱۴۰۲). به اعتقاد نگارندگان، توسعه مفهوم رأی مخالف قانون به غیر از استثنائات سه گانه مورد شناسایی شده؛ جایز نیست. چنانچه مفهوم عدم انطباق رأی با قانون یا به تعبیر دیگر، رأی مخالف قانون که یکی از مصادیق جهت پژوهش خواهی دادستان در بند پ ماده ۴۳۳ است شامل رأی براءت و عدم تناسب مجازات می شد، چه ضرورتی بر ذکر مصادیق دیگر بود؟ لذا رأی مخالف قانون ناظر بر براءت متهم و عدم تناسب مجازات نمی باشد و دادستان مجاز نیست به رأی براءت یا به بهانه عدم تناسب مجازات آن هم در جایی که به ضرر اطفال و نوجوانان باشد

اقدام کند. علی الاصول، تفسیر حقوقی و قضایی در حوزه بزهکاری اطفال و نوجوانان باید دایر مدار تضمین هر چه بیشتر مصالح و غبطه این طیف از مجرمین باشد.

۲.۱.۲. توسعه امتیاز

دادگاه اطفال و نوجوانان، یک دادگاه اختصاصی و دارای صلاحیت رسیدگی به جرایم افراد زیر هجده سال تمام شمسی است. ملاک صلاحیت ذاتی این دادگاه نیز سن مرتکب است (خالقی، ۱۳۹۳، ص. ۲۹۶). باین حال، بر صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان سه استثناء وارد شده است: ۱- به جهت تجاوز سن متهم از ۱۸ سال قبل از شروع به رسیدگی موضوع ذیل تبصره ۲ ماده ۳۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۲- به جهت نوع جرم انتسابی (جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری یک یا انقلاب با تعدد قاضی) از سوی بالغ زیر ۱۸ سال تمام شمسی موضوع ماده ۳۱۵ قانون یاد شده ۳- جرایم نظامیان کمتر از ۱۸ سال تمام شمسی در سازمان قضایی نیروهای مسلح با رعایت مقررات مربوط به رسیدگی جرایم اطفال و نوجوانان رسیدگی می شود (ماده ۵۹۹ قانون مزبور). در این سه صورت، مطابق عموماً به اتهامات در مرجع قضایی ذی صلاح رسیدگی می گردد.

باین همه، نقطه عطف ماجرا آن است که این اشخاص از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می شود، بهره مند می گردند. امتیازات رسیدگی در محاکم اطفال و نوجوانان مستنبط از قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ و اسناد بین المللی از جمله مفاد پیمان نامه حقوق کودک ۱۹۸۹ که ایران در سال ۱۳۷۲ به آن ملحق شده شامل مواردی نظیر اصل مشارکتی بودن دادرسی، اصل غیر علنی بودن رسیدگی و سری بودن دادرسی، ضرورت تشکیل پرونده شخصیت و حضور وکیل تسخیری در صورت عدم حضور وکیل تعیینی، لزوم اخذ نظر مشاوران متخصص در جریان دادرسی، اصل تسریع در رسیدگی، رعایت بهترین منافع کودکان و نوجوانان در فرآیند کیفری و مصلحت آنان در تفاسیر قضایی می گردد. هرچند در ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، رویکرد افتراقی صریحی نسبت به مقوله تسلیم به رأی شدن ارائه نشده است و حتی معاهدات بین المللی و اسناد بالا دستی در این زمینه ساکت است؛ باین حال، بنظر می رسد قطع به یقین، ایجاد محدودیت برای دادستان و خارج کردن شاکی خصوصی از مسیر پژوهش خواهی نسبت به رأی محکومیت و سپردن سکان تسلیم به رأی شدن به محکوم، نوعی امتیاز است. بنابراین نسبت به محکومانی که پیش از شروع به رسیدگی، سن متهم از هجده سال تمام تجاوز می کند و رسیدگی به اتهام وی در دادگاه صالح کیفری

صورت می‌گیرد و هم چنین آراء دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرایم نوجوانان^{۱۰} در صورت تسلیم به رأی شدن همان امتیازات دادگاه اطفال و نوجوانان مترتب می‌گردد.

۲.۲. ضرورت بازنگری در قانون

واقعیت این است که جامعه همواره در حال تحول و تغییر است و قانون‌گذار نمی‌تواند پیشاپیش از این تحول و تغییر آگاه شود. سامانه حقوقی به یک معنا پیرو جامعه است نه پیشرو (شجاعی، ۱۳۹۹، ص. ۱۹۹). بدین صورت، اصلاح قانون یک فرآیند مداوم و ضروری برای زنده نگه داشتن و به‌روزرسانی نظام حقوقی یک کشور است. در مقوله تسلیم به رأی شدن، بازنگری و اصلاح قانون در ارتباط با نحوه اعمال پژوهش‌خواهی دادستان امری واجب است که می‌بایست به تفصیل و به طور موردی به آن پرداخت.

۲.۲.۱. استمرار تعقیب در جرایم قابل گذشت از سوی دادستان

ظاهر ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری، حکایت از سلب حق تجدیدنظرخواهی شاکی در صورت تمکین حکم محکومیت توسط متهم و عدم اعتراض دادستان دارد، در حالی که روح قانون و باطن ماجرا دلالت بر پایداری حق تجدیدنظرخواهی شاکی دارد. وضعیت مبهم اثرگذاری شاکی در مقوله تسلیم به رأی شدن، ریشه در اقتباس ناقص از ماده ۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ دارد. پیش از انقلاب اسلامی، شاکی مستقلاً دارای حق پژوهش‌خواهی نبود، بنابراین در ماده ۶ قانون اخیرالذکر، نقشی برای شاکی در موضوع تسلیم به رأی شدن قابل تصور و تحقق نبود. باین حال، پس از انقلاب اسلامی، از ماده ۱۱ قانون تجدیدنظر آراء دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲ و پس از آن ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ تا ماده ۲۳۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و در حال حاضر ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، به طور مکرر و مؤکد حق اعتراض شاکی به آراء محاکم نخستین کیفری در قالب تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی مورد شناسایی و حمایت قرار گرفت و همچنین رأی وحدت رویه شماره ۶۱۴ مورخ ۳۰ / ۱۰ / ۱۳۷۵، بر حق اعتراض شاکی

۱۰. رأی وحدت رویه شماره ۷۵۶ هیات عمومی دیوان عالی کشور، شمول حکم ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری را

نسبت به محکومیت‌های تعزیری قابل فرجام محقق دانست.

علی الاطلاق شامل آراء برائت و محکومیت تصریح نمود. با این اوصاف، اختلافات و تهاافت آراء میان مراجع قضایی در ارتباط با وضعیت تجدیدنظرخواهی شاکی در ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری منجر به صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۲۳ مورخ ۲۸ / ۰۴ / ۱۴۰۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور شد که بر کنش‌گری فعال بزه‌دیده در بکارگیری حق اعتراض نسبت به رأی محکومیت و تأثیر مستقیم بر فرآیند تسلیم به رأی شدن تأکید نمود. با این همه، کماکان ابهامات دیگری از جمله کیفیت مداخله دادستان در فرض عدم تجدیدنظرخواهی شاکی در جرایم قابل گذشت در مقوله تسلیم به رأی شدن باقی مانده است.

جرایم قابل گذشت در مفهوم مضیق خود به آن دسته از جرایمی اطلاق می‌شود که فرآیند کیفری آن تنها با شکایت زیان‌دیده از جرم، به جریان افتاده و با گذشت او در هر مرحله، این فرآیند با صدور قرار موقوفی، متوقف می‌گردد (محمودی و همکاران، ۱۳۹۶، ص. ۳۹). در جرایمی که ضرر مستقیم آن‌ها متوجه شخص یا اشخاص معین بوده و جامعه چندان نفعی از تعقیب مرتکب نمی‌برد، بهتر است اختیار تعقیب و مجازات بزه‌کار بر عهده خود بزه‌دیده گذاشته شود (واحدی پور سرانی و همکاران، ۱۳۹۶، ص. ۲۰۴). پرسش اصلی در اینجا، معطوف به وضعیت استمرار تعقیب است. چنانچه پس از صدور رأی در دادگاه نخستین، شاکی اعلام گذشت ننموده باشد آیا دادستان در جرایم قابل گذشت قادر است نسبت به رأی صادره از جهت برائت متهم، عدم انطباق رأی با قانون و یا عدم تناسب مجازات اقدام به پژوهش‌خواهی کند یا خیر؟ در این زمینه، قانون ساکت است و طبیعتاً باب استنباط‌های مختلف مفتوح و تهاافت آراء در مراجع قضایی، امری محتمل است. شاهد مثال این مطلب، اختلاف برداشت شعب ۲۲ و ۵۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، پیرامون حق تجدیدنظرخواهی دادستان نسبت به حکم برائت در جرایم قابل گذشت یا محروم بودن دادستان از اعتراض به رأی تبرئه متهم در جرایم قابل گذشت بود که منتهی به صدور رأی وحدت رویه شماره ۸۲۰ مورخ ۱۶ / ۰۱ / ۱۴۰۱ شد. هیأت عمومی دیوان عالی کشور ابراز داشت: «با توجه به اینکه حق تجدیدنظرخواهی دادستان موضوع بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، مطلق است و شامل تجدیدنظرخواهی نسبت به آراء صادر شده در جرایم قابل گذشت نیز می‌شود و با عنایت به اینکه صرف عدم درخواست تجدیدنظر از سوی شاکی به معنای گذشت وی نیست، بنابراین در جرایم قابل گذشت، مادام که شاکی گذشت خود را اعلام نکرده است، حق تجدیدنظرخواهی دادستان نسبت به آراء برائت به قوت خود باقی است». در ارتباط باموضوع این نوشتار، چنانچه متهم نسبت به رأی محکومیت دادگاه بدوی بابت جرایم قابل گذشت

نظیر توهین و تهدید ساده، خیانت در امانت، جعل و ارایه اسناد مجعول عادی و ... تسلیم به رأی شده باشد و شاکی خصوصی نسبت به رأی محکومیت، تجدیدنظرخواهی ننموده و صراحتاً اعلام گذشت نکرده باشد، آیا دادستان در این وضعیت، می‌تواند به جهت عدم تناسب مجازات اقدام به پژوهش‌خواهی نسبت به رأی محکومیت در جرایم قابل گذشت نماید؟ در پاسخ به این پرسش، به طور کلی، دو دیدگاه مطرح شده است. برخی موافق و برخی دیگر مخالف حق اعتراض دادستان هستند.

الف. موافقین استمرار تعقیب

ابتکار عمل در امر تعقیب با دادستان است و بزه‌دیده در این خصوص نقش ثانوی و فرعی دارد (شهسواری و همکاران، ۱۴۰۲، ص. ۱۳۹). دادستان به عنوان نماینده خواست اجتماع، مسئول حفظ نظم جامعه، تکریم حقوق عامه و نظارت بر حسن اجرای قوانین است. براین اساس اولاً حق اعتراض دادستان به آراء محاکم بدوی، حسب بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری، اطلاق دارد. ثانیاً پژوهش‌خواهی مدعی‌العموم علی‌الرأس و مستقلاً شناسایی شده است. به بیان دیگر، نمی‌توان برای حق اعتراض دادستان در جرایم قابل‌گذشت، شأن مجموعی یا بدلی در سایه اراده شاکی یا مدعی خصوصی قائل شد. ثالثاً با وحدت ملاک از رأی وحدت رویه شماره ۸۲۰، از آن‌جا که مبانی و ماهیت حق تجدیدنظرخواهی دادستان برای اعتراض به جهت حکم برائت با اعتراض به جهت عدم تناسب مجازات متفاوت نیست بنابراین، دادستان در جرایم قابل‌گذشت حتی در صورت تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری قادر است با اعتراض به رأی دادگاه بدوی باعث منتفی شدن و سلب حق بهره‌مندی محکوم از این نهاد ارفاقی گردد.

ب. مخالفین استمرار تعقیب

در جرایم قابل گذشت، تقدم حق دادستان در تجدیدنظرخواهی در تعارض با تقدم حق شاکی در طرح دعوا و شروع به تعقیب است. خصوصاً این که می‌دانیم عملاً در نظام کیفری ما، در این دسته از جرایم بار اصلی دفاع از اتهام بر عهده خود شاکی است و نه دادستان. برای رعایت هماهنگی نظری در مورد این جرایم، درست این بود که همچنان تقدم با حق شاکی برای تجدیدنظرخواهی باشد تا در مواردی که او به هر دلیلی تجدید نظرخواهی نکرده باشد، پرونده مختومه شود.

ممکن است گفته شود، در برخی موارد علی‌رغم این که رأی دادگاه کیفری متضمن اشتباه است، شاکی به دلایلی از جمله ناآگاهی نسبت به نادرستی رأی تجدید نظرخواهی نمی‌کند. لذا

پذیرش این حق برای دادستان از باب نظارت بر اجرای قوانین ضرورت دارد. با این که این احتمال همیشه وجود دارد، ماهیت جرایم قابل گذشت به شرحی که گفته شد، به گونه ای است که عدم تجدیدنظرخواهی شاکی را باید به مثابه عدم تمایل او برای ادامه فرآیند کیفری تلقی کرد. در این موارد پیش بینی تکلیف دادستان مبنی بر تذکر به شاکی در خصوص اشتباه رأی و جهت هدایت او به اتخاذ تصمیم درست تر، راه مناسب تر و قابل دفاع تری است تا پذیرش حق تجدیدنظرخواهی برای دادستان مستقل از اعمال این حق توسط شاکی (محمودی جانکی، ۱۴۰۰، ص. ۱۵۹). سیاست جنایی سنجیده اقتضاء دارد که جاده انحرافی در مسیر تعقیب جرایم قابل گذشت قرار نگیرد. به بیان ساده، مستفاد از ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری، از آن جا که تعقیب متهم در جرایم قابل گذشت، فقط با شکایت شاکی شروع و در صورت گذشت او موقوف می شود؛ لذا منطقی نیست که سلطنت مطلق شاکی خصوصی در آغاز و پایان تعقیب، ناگهان در میانه راه (اعتراض به رأی دادگاه بدوی) مورد تضعیف قرار گیرد. زمانی که مقنن در این دسته جرایم، شروع تعقیب و پایان بخشی به آن را در اختیار شاکی نهاده به طریق اولی، تعقیب یا عدم تعقیب بزه پس از صدور رأی بدوی نیز در همین چارچوب می گنجد. لذا اطلاق بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری بنابر مفاد ماده ۱۲ همین قانون، مقید شده است و دادستان نمی تواند تعقیب متهمی که در دادگاه نخستین به جرایم قابل گذشت محکوم شده است را به بهانه عدم تناسب مجازات از طریق تجدیدنظرخواهی در مراجع عالی ادامه دهد. نکته دیگر آن که، رأی وحدت رویه شماره ۸۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور فقط در مورد خاص خودش (اعتراض نسبت به رأی برائت) دارای کاربرد و لازم الرعایه می باشد و به سایر موارد بند پ ماده ۴۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری از جمله «عدم تناسب مجازات»، قابل تعمیم نیست و نمی توان نتیجه رأی وحدت رویه را به موضوعات و موارد دیگر سرایت داد. براین اساس، تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری مشروط بر عدم تجدیدنظرخواهی شاکی خصوصی کفایت امر جهت اعمال تخفیف الزامی ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری را می نماید.

۲.۲.۲. جرایم منافی عفت تعزیری

یکی از محدود جرایم دارای دادرسی افتراقی در فرآیند دادرسی کیفری ایران، جرایم منافی عفت است (سلطانی فرد و همکاران، ۱۳۹۸، ص. ۱۴۷). به جرایم منافی عفت (جرایم جنسی حدی و همچنین جرائم رابطه نامشروع تعزیری مانند تقبیل و مضاجعه) به موجب ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری، به طور مستقیم، در دادگاه صالح رسیدگی می شود (طهماسبی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص. ۲۱۱). سیاست جنایی اسلام نسبت به این جرایم مبتنی بر چشم پوشی و عدم تجسس در حریم

خصوصی شهروندان است. لذا قانون‌گذار در جهت همگرایی با سیاست جنایی اسلام، در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، اصل ممنوعیت تعقیب و تحقیق این جرایم را اعلام و آن را صرفاً در موارد استثنایی تجویز نموده است (شیدائیان، ۱۳۹۷، ص. ۱۱۷).

هدف غایی از افتراقی بودن آیین دادرسی جرایم منافی عفت، برخورد معقول و متناسب با این دسته از جرایم و جلوگیری از اشاعه فحشا و انتشار منکر در جامعه است (آماده، ۱۳۹۷، ص. ۴۳). با توجه به آنچه از نظر گذشت، چنانچه مرتکب جرایم منافی عفت تعزیری به رأی محکومیت دادگاه کیفری تمکین کند و مراتب تسلیم به رأی شدن و تقاضای تخفیف مجازات نماید، آیا در چنین شرایطی اعتراض دادستان به رأی محکومیت به جهت عدم تناسب مجازات موجه است؟ بنظر می‌رسد سیاست جنایی سنجیده اقتضاء دارد تا برخورد و واکنش مقامات قضایی نسبت به جرایم منافی عفت از آغاز تا سرانجام در مسیر واحد و تابع اصول متحدی شکل گیرد. بر این منوال از سویی، سیاست جنایی بزه‌پوشی، اصل ممنوعیت تعقیب و تحقیق، اجتناب از انتشار فحشا و از سوی دیگر، قواعد حاکم بر دادرسی افتراقی در جرایم منافی عفت با لحاظ اصل متناسب بودن تعقیب ایجاب می‌کند که مدعی‌العموم از اعمال تجدیدنظرخواهی در این وضعیت، با وصف تسلیم به رأی شدن محروم باشد.

۳.۲.۲. جرایم تعزیری درجه هفت

بر اهل فن روشن است که درجه‌بندی کیفرها دارای محاسنی است و اعمال آن بسیاری از مشکلات را از جمله تشدید و تخفیف کیفرها، مرور زمان، تشخیص جرم مهم‌تر، تشخیص مجازات شدید و صلاحیت دادگاه‌ها را مرتفع می‌کند (پورقهرمانی، ۱۳۹۷، ص. ۴۱). درجه بندی مجازات‌های تعزیری این امکان را برای دست اندرکاران نظام کیفری فراهم آورده است تا میزان اثربخشی به کارگیری این دسته از مجازات‌ها و تأسیسات ارفاقی را بسنجند (سیاه‌پور و همکاران، ۱۴۰۳، ص. ۳۴). جرایم تعزیری درجه ۷ و ۸، براساس میزان کمی کیفر و طیف کیفی مجازات قانونی، در قالب «جرایم خرد»^{۱۱} قرار می‌گیرند. جرایم تعزیری درجه ۸، براساس بند الف ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری، قطعی است و بدین صورت از شمول تسلیم به رأی شدن خارج است. در رسیدگی به جرایم تعزیری درجه ۷، تعدیل کنش‌گری فعال و مستقیم دادستان حاکم است و در دادگاه، غالباً شاهد تخفیف و تبدیل کیفر یا استفاده از مجازات‌های جایگزین حبس و نهادهای ارفاقی هستیم. بنابراین،

فرض موجهی برای استمرار تعقیب از جانب دادستان از طریق اعتراض به رأی محکومیت وجود ندارد و ممنوعیت قانونی برای دادستان در تسلیم به رأی شدن، مقرون به صواب است.

نتیجه گیری

فراهم بودن بستر حق رسیدگی مجدد، یکی از الزامات ضروری و غیرقابل انکار حاکم بر دادرسی عادلانه و منصفانه است. لزوم حق رسیدگی مجدد در حقوق کیفری بدین معناست که متهم در برابر محکومیت صادره از سوی دادگاه بدوی، مستحق داشتن فرصت رسیدگی و دفاع در دادگاه بالاتر است. براساس بند ۵ از ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، هرکس مرتکب جرمی اعلام گردد حق دارد که اعلام مجرمیت و محکومیت او از طریق دادگاه عالی تر طبق قانون مورد رسیدگی واقع گردد. این حق، در چارچوب حق پژوهش خواهی متبلور شده است.

در حقوق کیفری ایران، قوانین و مقررات مربوط به پژوهش خواهی از آرای کیفری به نوبه خود، بارها دستخوش تغییر و اصلاح قرار گرفته و مسیری را از انسداد راه تجدیدنظرخواهی با ایجاد اصل قطعیت آرای کیفری و یک درجه ای شدن مراحل رسیدگی تا پذیرش نسبی و محدود و نهایتاً بازگازدن دامنه شمول آن برای متهم، دادستان و شاکی خصوصی پیموده است. مشخص شدن نقش دادستان در فرآیند دادرسی و انواع دعاوی کیفری و همچنین شناسایی مبانی، اهداف، اصول و قواعد حاکم بر پژوهش خواهی برای درک جایگاه و موقعیت دادستان در اعتراض به آراء دادگاه نخستین کیفری در مواجهه با تسلیم به رأی شدن محکومان ضروری است. رویکرد مدعی العموم در تعقیب بزهکاران بسته به این که تابع سیستم الزامی بودن تعقیب یا سیستم متناسب بودن تعقیب باشد به طور مستقیم بر پژوهش خواهی دادستان اثر می گذارد. در مقوله تسلیم به رأی شدن محکومان، تعقیب متهمان از سوی دادستان از طریق پژوهش خواهی می بایست مبتنی بر «تعقیب سنجیده» باشد. در این مفهوم، دادستان بیش از آن که صاحب منصبی مقتدر و مبسوط الید باشد؛ به عنوان یک مدیر قضایی اثرگذار و متعادل کننده میان منافع عمومی با حقوق و آزادی های فردی شناخته می شود. پیاده سازی موفق تعقیب سنجیده، مستلزم ارایه رهنمودهای شفاف و کارگشا است تا مدعی العموم با تکیه بر اخلاق حرفه ای و به دور از برخورد سلیقه ای با تصمیم شایسته راجع به کیفیت تعقیب هر پرونده اتخاذ نماید. در این راستا، تحدید دادستان در بکارگیری حق اعتراض و تعقیب متهمان در مرجع عالی تابع اصول راهبردی ماهوی و شکلی شامل اصل تسریع در رسیدگی، اصل مهلت معقول در دادرسی کیفری، کاهش مراحل دادرسی، پیاده سازی اصول حاکم بر عدالت ترمیمی و بزه دیده

شناسی حمایتی، التفات به اصلاح و بازپروری محکومین و نیز کاهش جمعیت کیفری زندان است که دلالت بر مداخلهٔ حداقلی دادستان در مسیر تسلیم به رأی شدن دارد. در کنار ایجاد محدودیت در مسیر تجدیدنظرخواهی دادستان باید به ممنوعیت و ایجاد محرومیت قانونی مدعی‌العموم در اعمال پژوهش‌خواهی با وصف تمکین متهم به رأی محکومیت در محاکم بدوی اشاره داشت. در نظام آیینی موجود، صرفاً در حوزه بزهکاری اطفال و نوجوانان می‌توان به قاعده کلی منع دادستان در پژوهش‌خواهی این دسته از مجرمین سخن به میان آورد و به ضرورت اصلاح و بازنگری قانون در جرایم قابل‌گذشت، جرایم منافی عفت تعزیری و جرایم تعزیری درجه هفت امید داشت. براساس رویکرد کمینه‌گرایی دادستان در مواجهه با تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری، الحاق یک تبصره به ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری پیشنهاد می‌گردد:

تبصره: «تسلیم به رأی شدن محکومان کیفری در قبال جرایم قابل‌گذشت، منافی عفت و درجه هفت تعزیری و همچنین مجازات‌های تعزیری صادره از سوی دادگاه اطفال و نوجوانان و نیز متهمانی که از کلیه امتیازات این دادگاه در مراجع قضایی صالح بهره می‌برند موجب سلب حق پژوهش‌خواهی و کان لم یکن شدن درخواست تجدیدنظر داستان است. در سایر موارد، دادستان در صورت اقتضاء می‌تواند از حق اعتراض به رأی، انصراف یا درخواست پژوهش‌خواهی خود را مسترد نماید».

منابع

- آخوندی، محمود (۱۳۹۰). آیین دادرسی کیفری (جلد چهارم). تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- آشوری، محمد (۱۳۸۸). آیین دادرسی کیفری (جلد اول). تهران: انتشارات سمت.
- آشوری، محمد، اردبیلی، محمدعلی، مهدوی ثابت، محمدعلی و کونانی، سلمان (۱۳۹۷). شناخت و تعریفی مبتنی بر بینش جرم‌شناسانه از اصلاح و درمان محکومان زندانی. فصلنامه پژوهش‌های حقوقی قضایی، ۲ (صص. ۷ - ۵۲).
- آماده، غلامحسین (۱۳۹۷). دادرسی افتراقی در جرایم منافی عفت، در علوم جنایی حقوقی زیر نظر دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی (کتاب سوم). تهران: نشر میزان.
- آنسل، مارک (۱۳۹۱). دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی. تهران: انتشارات گنج دانش.
- بکاریا، سزار (۱۳۸۹). رساله جرایم و مجازات‌ها، مترجم محمدعلی اردبیلی. تهران: نشر میزان.

- بداشتی، روح الله، میرابراهیمی، سیدعلی، آقایی، جان احمد و قربانی، محمدعلی (۱۴۰۰). ترتیبات و آثار حاکم بر تجدیدنظر کیفری در حقوق ایران. فصلنامه فقه جزای تطبیقی، ۱ (۲)، صص. ۱۱۷ - ۱۰۵.
- بقایی، محمد، المیر، محمود و حیدری، مسعود (۱۴۰۴). درمان و بازپروی در نظام حقوقی ایران از منظر سیاست جنایی. فصلنامه فقه جزای تطبیقی، ۵ (۱)، صص. ۱۶۷ - ۱۸۰.
- بیات، محسن و موزن زادگان، حسنعلی (۱۳۹۹). نقض حقوق دفاعی متهم در فقد تجدیدنظرخواهی پژوهشی از آراء دادگاه کیفری یک. فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، ۲۵ (۸۹)، صص. ۶۳ - ۸۱.
- پورقهرمانی، بابک (۱۳۹۷). از درجه بندی چهارگانه جرایم تا درجه بندی هشت گانه کیفرهای تعزیری؛ آسیب ها و خلأها. مجله مطالعات حقوق تطبیقی معاصر، ۹ (۱۶)، صص. ۳۱ - ۵۵.
- توجهی، عبدالعلی (۱۴۰۲). نهادهای ارفاقی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- جعفرزاده، جعفر، جعفری هرنندی، محمد و فرحزادی، رحمت (۱۳۹۷). مبانی فقهی تجدیدنظرخواهی رأی قضات. فصلنامه پژوهش های فقه و حقوق اسلامی، ۱۴ (۵۳)، صص. ۵۵ - ۶۶.
- جمادی، علی (۱۳۸۵). نقش دادگاه تجدیدنظر استان در تعدیل مجازات ها با تاکید بر کاهش مجازات حبس. مجله حقوقی دادگستری، ۷۰ (۵۵)، صص. ۱۳۵ - ۱۵۴.
- حاجی ده آبادی، محمدعلی (۱۳۸۸). اصلاح مجرمان در سیاست جنایی تقنینی ایران. فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، ۳۹ (۳)، صص. ۸۳ - ۱۰۴.
- حیدری، الهام (۱۴۰۰). مؤلفه های مؤثر در ارزیابی اصل مهلت معقول در دادرسی کیفری (با نگاه بر رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر). نشریه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، ۸ (۴)، صص. ۱۴۹ - ۱۸۲.
- حیدری، سیروس، فروغی، فضل الله و اعراب شیبانی، محمدرضا (۱۳۹۸). مبانی و شرایط حجیت آرای کیفری در دعاوی مدنی. نشریه دانش حقوق مدنی، ۸ (۲)، صص. ۲۳ - ۴۲.
- خالقی، علی (۱۳۹۳). نکته ها در قانون آیین دادرسی کیفری. تهران: نشر شهر دانش.
- خزانی، منوچهر (۱۳۷۷). فرآیند کیفری (مجموعه مقالات). تهران: انتشارات گنج دانش.
- زراعت، عباس (۱۳۹۸). بنیادهای دادرسی کیفری (جلد دوم). تهران: انتشارات جاودانه.

زکوی، مهدی و مصطفوی، هادی (۱۴۰۲). جایگاه اصل سرعت در سیاست جنایی ایران. فصلنامه تعالی حقوق، ۲ (۲)، صص. ۲۴۳ - ۲۷۸.

ساداتی، سید محمدمهدی و پرهیزگار، جواد (۱۴۰۰). نقش دادستان در کاهش تورم جمعیت کیفری. نشریه رهیافت پیشگیری، ۳ (۳)، صص. ۱۱۹ - ۱۴۶.

سیاه پور، محمدرضا، بهمن پوری، عبدالله و صالحی، کریم (۱۴۰۳). آثار، نتایج و ایرادات درجه بندی مجازات‌های تعزیری. فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، ۲۹ (۱۰۶)، صص. ۲۱ - ۴۴.

سلطانی فرد، حسین، مالیر، محمود و عالی پور، حسن (۱۳۹۸). دادرسی افتراقی جرائم منافی عفت؛ از مقتضی تعقیب تا صلاحیت سازمانی. نشریه آموزه های حقوق کیفری، ۱۶ (۱۸)، صص. ۱۴۷ - ۱۶۸.

شجاعی، علی (۱۳۹۳). تفسیر قانون جنایی در پرتو تفسیر شناسی و تحلیل گفتمان. تهران: انتشارات دادگستر.

شجاعی، خلیل، غلامی، حسین و مؤذن زادگان، حسنعلی (۱۴۰۲). راهبردهای کاهش جمعیت کیفری زندان؛ مطالعه حقوق آمریکا و امکان کاربست راهبردها در نظام عدالت کیفری ایران. فصلنامه پژوهش های حقوق تطبیقی، ۲۷ (۴)، صص. ۹۸ - ۱۳۷.

شیدائیان، مهدی و شیدائیان، زینب (۱۳۹۷). رویکرد قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ به جرایم منافی عفت. مجله حقوقی دادگستری، ۸۲ (۱۰۱)، صص. ۱۱۷ - ۱۳۹.

شهسواری، سجاد، مؤذن زادگان، حسنعلی و رایجیان اصلی، مهرداد (۱۴۰۲). مشارکت بزه دیده در فرایند دادرسی؛ مبانی، چالش ها و راهکارها. فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، ۲۸ (۱۰۲)، صص. ۱۲۷ - ۱۶۴.

طهماسبی، جواد (۱۳۹۶). آیین دادرسی کیفری (جلد دوم). تهران: نشر میزان.

کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۶). معمای تجدیدنظر در احکام و تعارض نیروهای اجتماعی. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران، ۳۸، صص. ۵ - ۱۸.

لارگیه، ژان (۱۳۸۷). آیین دادرسی کیفری (فرانسه)، ترجمه حسن کاشفی اسمعیل زاده. تهران: انتشارات گنج دانش.

محسنی، حسن (۱۳۹۸). تبعیت امر حقوقی از رای قطعی کیفری، در افق های نوین حقوق کیفری (نکوداشت نامه استاد دکتر حسین آقایی نیا). تهران: نشر میزان.

- محسنی، فرید و رحیمیان، رضا (۱۳۹۸). از کیفر گذاری تقنینی تا کیفر گزینی قضایی؛ مدل ها و معیارها با تاکید بر رویه قضایی ایران. مجله حقوقی دادگستری، ۸۳ (۱۰۷)، صص. ۵۷ - ۷۸.
- محمودی جانکی، فیروز (۱۴۰۰). حق تجدیدنظرخواهی دادستان در جرایم قابل گذشت. دو فصلنامه راه وکالت، ۱۳ (۲۶)، صص. ۱۵۲ - ۱۵۹.
- محمودی، مرتضی، بابایی، محمد علی و حسینی، سیده بنی (۱۳۹۶). ارکان جرائم قابل گذشت در حقوق کیفری ایران. نشریه آموزه های حقوق کیفری، ۱۴ (۱۴)، صص. ۳۹ - ۶۴.
- ملایی، عزت اله و پورقهرمانی، بابک (۱۳۹۴). مبانی تجدیدنظرخواهی (اعتراض) در دادرسی قضایی و داوری تجاری بین المللی. فصلنامه حقوق ملل، ۵ (۲۰)، صص ۲۱۱ - ۲۴۰.
- مطلبی، مجید، میرزاجانی، حمیدرضا، قاسمی، قاسم و نوروزی، نادر، بررسی رویکرد افتراقی قانونگذار در تجدیدنظر از آراء؛ الزامات فقهی یا تسریع فرآیند کیفری. نشریه پژوهشهای حقوقی، ۲۱ (۵۰)، صص. ۲۷۷ - ۳۰۳.
- موزن زادگان، حسنعلی (۱۴۰۲). دادرسی کیفری ویژه کودکان و نوجوانان. تهران: انتشارات سمت.
- موزن زادگان، حسنعلی و زرغام نژاد، سیروس (۱۳۹۱). مطالعه تطبیقی موقعیت دادستان و بیطرفی او نسبت به دلایل له و علیه متهم در حقوق ایران و امریکا. فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، ۱۴ (۳۷)، صص. ۱۴۷ - ۱۷۰.
- نیازپور، امیرحسن (۱۳۸۵). بازپروری بزهکاران در مقررات ایران. فصلنامه فقه و حقوق، شماره، ۳ (۱۱)، صص. ۱۴۵ - ۱۶۴.
- واحدی پور دهرائی، مرتضی، نظری نژاد، محمد رضا، آقایی، جان احمد و تقوایی، عباس (۱۴۰۳). تحلیل معیارهای تفکیک جرائم قابل گذشت و غیر قابل گذشت. دو فصلنامه پژوهشنامه حقوق کیفری، ۱۵ (۲)، صص. ۱۹۱ - ۲۰۶.
- وکیلی، مصطفی و شیخ الاسلامی، عباس (۱۴۰۴). مبانی جبران ضرر و زیان ناشی از جرم در نظام دادرسی ایران و انگلستان (چالش ها و راهکارها). دو فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم شناسی، ۲ (۳)، صص ۳۶۳ - ۴۱۳.
- وطنی، امیر و نرگسیان، محمد (۱۳۹۷). جایگاه اصل رسیدگی در مدت معقول در فرایند کیفری. فصلنامه دیدگاه های حقوق قضایی، ۲۳ (۸۴)، صص. ۲۶۳ - ۲۸۲.

هاشمی باجگانی، سیدجعفر و مجاهد، افشین (۱۴۰۰). آثار و جهات تجدیدنظرخواهی (پژوهش خواهی) از منظر فقه امامیه، حقوق ایران و فرانسه. فصلنامه تمدن حقوقی، ۴ (۸۴)، صص. ۱۴۷ - ۱۶۳.

یعقوبی، تقی و میرخلیلی، سیدمحمود (۱۳۹۶). بررسی عوامل قضایی افزایش جمعیت کیفری زندان‌ها. فصلنامه راهبرد، ۲۶ (۱)، صص. ۹۹ - ۱۲۸.

یزدان‌شناس، سمیرا، جانی‌پور، مجتبی و قربانی، محمدعلی (۱۴۰۱). مطالعه تطبیقی مقتضی بودن تعقیب در نظام حقوقی ایران و دادرسی کیفری بین‌المللی. مجله بین‌المللی پژوهش ملل، ۷ (۷۷)، صص. ۷ - ۲۹.